خشت اول

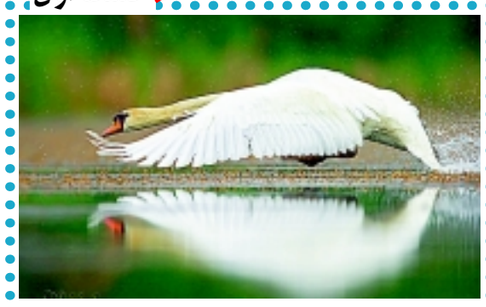

خداحافظ خالق کوری

اول: ژوزه ساراماگو، اولین نویسنده پرتغالی برنده جایزه نوبل ادبیات در سن ۸۷ سالگی به دلیل عارضه ریوی در خانه اش در لانساروت، یکی از جزایر قناری اسپانیا از دنیا رفت. اگرچه اولین رمان او به نام کشور گناه در ۱۹۴۷ به چاپ رسید ولی ناکامی او برای کسب رضایت ناشر برای چاپ کتاب دومش موجب شد رمان نویسی را کنار بگذارد، تا این که با انتشار کتاب بالتازار و بلموندا در سال ۱۹۸۲ و ترجمه آن به انگلیسی در ۱۹۸۸ شهرت به سراغ او آمد، رمانی تاریخی که به انحطاط دربار پرتغال در قرن شانزدهم می‌پردازد.

او هیچگاه ادبیات را به خدمت ایدئولوژی در نیاورد ولی دولت پرتغال وی را به خاطر نوشتن کتاب «انجیل به روایت عیسی مسیح» از کشور اخراج کرد.

با وجود نگاه بدبینانه ساراماگو به دنیا آثار او چه در سطح عامه مردم و چه در میان نویسندگان و خوانندگان حرفه‌ای مورد اقبال زیادی واقع شده است. بعضی او را خوش ذوق ترین نویسنده زنده دنیا می‌دانستند و بعضی کتاب کوری را زیباترین رمان تاریخ عنوان می کنند.

دوم: ژوزه ساراماگو، نویسنده پرتغالی که بارها نامزد جایزه نوبل ادبیات شده بود در «کوری» کابوسی هولناک را روایت می کند؛ جامعه شهری پیشرفته ای با همه امکانات ناگهان به بربریت بازمی گردد و کل ساختار زندگی جمعی به انحطاط کشیده می شود. رشته های الفت و تعهد از هم می گسلد و یکی یکی از بین می رود. دقت موشکافانه در سبک و ساختار نوشتن، حذف نقطه گذاری و عدم تطابق زمان ها؛ خواننده را وا می دارد تا در هر لحظه به ظرایف معنایی جملات بیاندیشد.

«کوری» رمانی عمیق، تفکربرانگیز و تکان دهنده است که در عین حالی که کاملا خیالی به نظر می رسد، تصویری هولناک از واقعیت است. در حقیقت یک حکایت اخلاقی مدرن است که مانند داستان‌های اخلاقی کهن؛ پیام یا پیام هایی اخلاقی را برای مخاطب امروزی در خود نهفته دارد، اثری تمثیلی بیرون از حصار زمان و مکان، رمان معترضانه اجتماعی- سیاسی که تلاش دارد آشفتگی اجتماع و انسان های سردرگم را در دایره افکار خویش و مناسبات اجتماعی به تصویر بکشد.

ساراماگو که هرچند بسیار دیر هنگام و در سن ۷۶ سالگی (سال ۱۹۹۸) موفق شد جایزه نوبل ادبیات را از آن خود و کشورش کند، رمان نویس و شاعری است که رئالیسم جادویی را با انتقادات گزنده سیاسی در می آمیزد. ساراماگو تاکید دارد که اعمال انسانی در «موقعیت» معنا می شود و ملاک مطلقی برای قضاوت وجود ندارد چرا که موقعیت انسان ثابت نیست و در تحول دائمی است. به عبارتی دغدغه عمده ذهن ساراماگو در این رمان فلسفی مسئله سرگشتگی انسان معاصر یا «انسان در موقعیت» است که از خلال ابعاد و لایه‌های مختلف و واکنش های آنها بررسی می شود.

ساراماگو در رمان کوری، آیینه گردان فروپاشی جامعه بشری است که به رغم برخورداری از همه مواهب طبیعی و علمی و فنی در وضعی بغرنج قرار می گیرد.

در «کوری» با شهری مواجه می‌شویم که اپیدمی وحشتناک کوری؛ نه کوری سیاه و تاریک که کوری سفید و تابناک در آن شیوع پیدا می کند و در لحظه لحظه داستان مخاطب با این موضوع درگیر است که این بیماری از کجا آمده و چرا اینطور شیوع پیدا می کند که هر جایی می‌تواند باشد.

خیابان ها نام ندارند، شخصیت های رمان نیز همین طور: «دکتر، زن دکتر، دختری که عینک دودی داشت، پیرمردی که چشم بند سیاه داشت، پسرک لوچ...» سبک و ساختار دشوار رمان، پس از چند صفحه، جاذبه ای استثنایی پیدا می کند که درخلال پاراگراف‌های طولانی، پیچیدگی های روح انسان و مشکلات زندگی را برای خواننده خود تداعی می کند.

به عبارتی می توان گفت که کوری مورد نظر نویسنده، نادیدن معنوی است چرا که در این رمان سازماندهی و قانونمندی و رفتار عاقلانه خود به نوعی آغاز بینایی است. ساراماگو کلام پیچیده و چند پهلویش را در دهان تک تک شخصیت های کتاب و مخصوصا در پایان رمان در دهان زن دکتر گذاشته است: چرا ما کور شدیم...

– نمی دانم.

– شاید روزی بفهمیم.

– می‌خواهی عقیده مرا بدانی؟

– بله، بگو، فکر نمی کنم ما کور شدیم.

– فکر می کنم ما کور هستیم، کور اما بینا، کورهایی که می توانند ببینند اما نمی بینند...

رمان از اینجا آغاز می شود که در یک شهر نامعلوم، مردی پشت چراغ قرمز ناگهان کور می شود اما نه مانند هر کوری دیگر بلکه مانند کسی که جلوی چشم او را پرده ای سفید و ضخیم پوشانده. مردی که بعداً معلوم می شود دزد است، او را به خانه می رساند. اولین مرد کور با همسرش نزد پزشک می رود اما دکتر هیچ ایرادی در چشمش نمی یابد و این بیماری را نمی شناسد. او یک پسربچه و یک دختر با عینک آفتابی را هم معاینه می کند و در بازگشت به خانه برای همسرش ماجرای کوری مرد ژاپنی را تعریف می کند. صبح فردا، دکتر هم کور شده است. کم کم همه در شهر کور می شوند، حتی وزیر بهداشت! کور شدگان را به قرنطینه می برند از جمله دکتر را ولی همسر دکتر که معلوم نیست چرا کور نمی شود، همراه همسرش به قرنطینه می رود. تمام آدم های اول ماجرا، دور هم در مکانی با کمترین امکانات جمع می شوند. همه چیز در نکبت و زشتی می گذرد تا آنکه یک پیشخدمت بار که اسلحه دارد، تصمیم می گیرد از دیگران در ازای غذا گروکشی کند و...

ساراماگو در «کوری» تعهد و باور عمیق خود را به عدالت اجتماعی، احترام به خرد و عقل سلیم همراه با تزکیه روح و جسم که تنها راه ضمانت پایدار ماندن هر جامعه ای است در غالب یک رمان هنرمندانه و شگفت انگیز به ما ارمغان می دهد.

سوم: خالقان آثار بزرگ، هیچ گاه بدون زحمت به جایی نرسیده‌اند. اما امروز جامعه به سمتی می‌رود که همه دوست دارند یک شبه راه صدساله را بروند و پله‌های ترقی را به سرعت طی کنند گویی ما زیاد اهل زحمت و دود چراغ نیستیم.

■ مریم اخوان

گردش گودری

اگر از پایان گرفتن غم هایت ناامید شده ای، به یاد بیاور
که زیباترین صبحی که تا به حال تجربه کرده ای، مدیون صبرت در برابر
سیاه ترین شبی است که هیچ دلیلی برای تمام شدن نمی دید...

❋

هی باد! خنکای تو
از عرق خستگی های من است

❋

آدم را گفت هبوط تو موقت است به من باز می گردی
آدم اما خانه ساخت

❋

– آقا داماد چه کاره ان؟
– پول می گیرین تو مراسم مختلف، حاشیه درست می کنن.

❋

تو صبح دلپذیری و من عصر دلگیر
فاصله را می بینی؟

❋

دم ا ت گرم! که وقتی می خندی
حواست به حرمت غمته هات هست

برای بهتر شدن صفحه و ارائه سوژه و طرح
با ما تماس بگیرید: ۳۳۹۴۱۹۹۱
برای رویت «انتهای کیفیت» به نسخه پی دی اف
در سایت کیهان و صفحه نسل سوم مراجعه کنید:
WWW.KAYHANNEWS.IR

سفر به بلندی های از نفس افتاده فرهنگ و هنر ایرانی

در چشم عشق از شیراز تا کیوتو

■ محمد رضا اسلامی

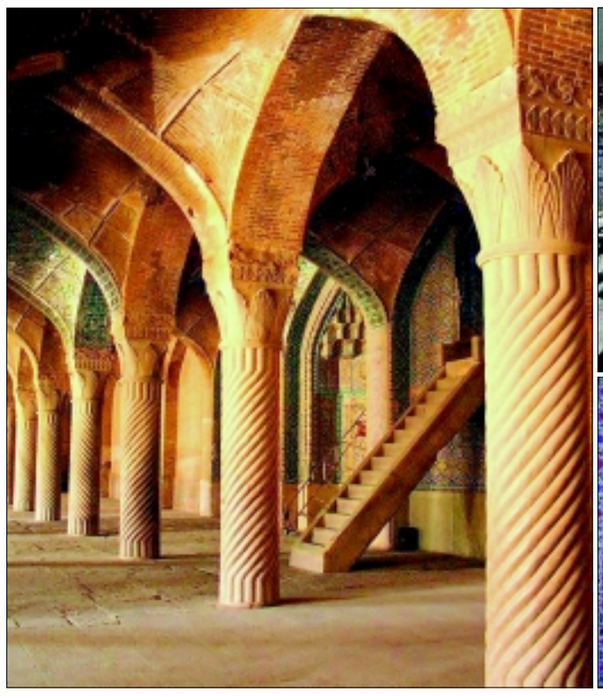

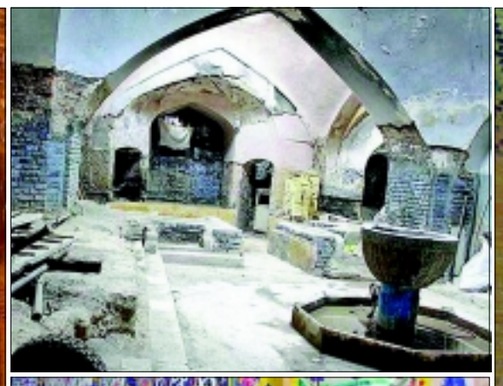

سنگ نوشته هزار ساله ای که در دیواره دالان ورودی مسجد وکیل نصب شده بود اواخر اردیبهشت به سرقت رفت. برای هر ایرانی دوستدار فرهنگ و تاریخ کشور این خبر تلخ و ناگوار است. اما بسیار تلخ تر آن است که پس از حدود یک هفته روزنامه های مورخ یکشنبه ۲۶ اردیبهشت ماه از قول دادستان شیراز نوشتند: پرونده سرقت کتیبه هزار ساله مسجد وکیل شیراز هنوز شاکی ندارد! حیرت آور است. آدم سرشار از غم و اندوه می شود. در میان ابیات حافظ شیراز ناخودآگاه به یاد این بیت افتادم

این چه استغناست یارب وین چه قادر حکمتست؟
کین همه درد نهان هست و مجال آه نیست

برای هر ایرانی علاقمند به این آب و خاک شنیدن خبر فقدان این دست آثار دردی است به روح و جان ... سنگ نوشته ای که سالها نسل به نسل مانده بود و می باید سالها نسل به نسل می ماند. قطعه سنگی که نشانی بوده از ذهن و دستان هنرمند ایرانی هزار سال پیش. دزدان شبانه با تخریب بخشی از دیوار مسجد، کتیبه را از دیوار خارج کرده و به سرقت برده اند. همان خبر سرقت به قدر کافی ناراحت کننده بود اما این مصاحبه جناب دادستان بیشتر آدم را اندوهگین می کند. اینکه می بینی پس از بروز چنین اتفاق تلخی، جدل و دعوا ما بین مدیرکل اوقاف و مدیرکل میراث فرهنگی بالا گرفته و هر یک از آقایان دیگری را مقصر می نامد و در این میانه، محصول چیست؟ سنگ نوشته دزدیده شده، و اگر سر از کلکسیون های خصوصی در نیاورد، روزگاری شاید در موزه ای در کشوری دیگر دیده شود...

میان ابرو و چشم تو گیر و داری بود در آن میانه شدم کشته، این چه کاری بود؟

نیازی نیست روضه بخوانم که آثار فرهنگ و تمدن، نشانه هایی هستند از نحوه نگرش مردم یک سرزمین به هستی، طبیعت و زندگی. این آثار شناسنامه فرد فرد مردمان یک سرزمین محسوب می شوند. شناسنامه فقط آن کاغذی نیست که در دست داریم؛ اینها شناسنامه هایی است که «المثنی» ندارند .

بارها به «کیوتو» این شهر کهن یا به تعبیر مشهور «شهر هزارمعبد» رفته ام و هر بار کوشیده ام تا در تماشای معابد ژاپنی با قرارگرفتن در متن سکوت ژرف این معابد، با روح متمثل شده معبد ارتباط گرفته، شاید مرا در ادراک زوایای نهان تمدن کهن ژاپنی یاری کند. در این میانه همواره دقت و توجه زاید الوصف متولّیان مراقبت از معابد را ستوده ام. در معبدی همچون «کین کا کوجی - معبد طلای کیوتو » یا در مجموعه تاریخی همچون «آراشی یاما» به رغم تعداد قابل توجه بازدیدکنندگان و توریست های سراسر دنیا، مراقبت از آثار با وسواس و حساسیت تمام و کمال صورت می گیرد؛ مراقبتی تحسین برانگیز. اما در همین کیوتو یا شهر هزار معبد، زیباترین و عالی ترین نمونه باغ ژاپنی «کاتسور» است که مربوط به محل استقرار امپراطور وقت توشی هی تو بوده است. مقایسه بین ساختمان های واقع در باغ کاتسورا یک هزارم این میزان هنرمندی و فن آوری را نمی بینی. در مقام مقایسه، تفاوت حیرت آوری بین میزان تسلط ایران کهن با این دست میراث باستانی بسیاری کشورهای دیگر وجود دارد. مسجد وکیل نمادی است از اشراف خارق العاده سازندگانش به مفاهیم عمیق عرفان، معماری، سازه، هندسه، مصالح ساختمانی، روشهای اجرا، خطاطی، کاشیکاری و ...

پیاده کردن موقعیت ستون ها و تراز سقف شبستان مسجد امروزه و با دوربین های نقشه برداری پیشرفته امروزی نیز کاری دشوار و فنی محسوب می شود که از عهده هر مهندس عمرانی بر نمی آید. با این حال آیا رسم نگهداری از این تجلّی هوش کهن ایرانی در سال ها قبل اینگونه است؟

پس بعد از ما بنگرید

در دوران دبیرستان برای درس خواندن به کتابخانه شهید دستغیب شیراز می رفتیم. خصوصاً در دو سال آخر. کتابخانه ای که مجاور در ورودی بازار وکیل و مسجد وکیل قرار گرفته است. کتابخانه بزرگی است اما اگر حدود ساعت ۴ بعداز ظهر می رسیدی دیگر جای نشستن نبود. پر بود از جوانانی که جدیت و اراده نشسته در چهره هاشان برای درس خواندن به ما انرژی می داد. گاهی که در میانه درس ها برای رفع خستگی به همراه یکی از دوستان از کتابخانه بیرون می زدیم در چند قدمی مسجد، « درِ چوبی» چندصدساله بازار وکیل همچون مغناطیسی ما را به خود جذب می کرد. هنوز از این در عبور نکرده بودی که بوی عطر انواع و اقسام ادویه ها به مشام می رسید. قدم که به درون بازار می گذاشتی این بوی عطر به همراه همهمه و رونق بازار ساختمانهای امپراطور در باغ کاتسورا و ساختمان مسجد وکیل مقایسه ای بی حاصل است، چرا که مسجد وکیل به لحاظ کیفیت معماری، تکنولوژی های ساخت و اجرا، مولفه های شاخص هنری، زیبایی بصری و ... در اوج قله ای قرار دارد که در هیچ یک از مستت می کرد و پاک از عالم فرمول های خشک و بی روح مشتق و انتگرال و ریاضیات جدید دور می شدی و ... چه حال و هوایی!اگر اردیبهشت بود که بوی عطر بهار نارنج درختان عمارت کلاه فرنگی هم این حال و هوا را طراوتی دیگر می بخشید. اما درس ها مانده بود و باید بر می گشتیم و در مسیر برگشت به کتابخانه دوباره درب بزرگ مسجد و سکوت ژرفش گویی با ما حرف می زد. انگار که کاشی های هفت رنگ مسجد و کتیبه های زیبایش ما را به خود فرا می خواند ...

کمی آنسوتر، هر گوشه از باغ هفت رنگ کاشی ها را که نگاه می کنی و به هر قطعه از کتیبه های خطاطی که چشم می اندازی، قدم هایت متوقف می شوند. دوست داری که ساعت ها با فراغ خاطر روبروی این تابلوهای هنرمندی بنشینی و بتوانی در این خلسه روحانی، چشم ها را در گوشه گوشه کاشی ها به گلگشت مهمان کنی...

شبستان مسجد وکیل جایی است که سالیان سال نماز متدینین و نمازگزاران شهر شیراز، این شهر فرهنگ و ادب، در آن اقامه می شده است. شبستان مسجد وکیل و حوض آب بزرگ میانه حیاط مسجد جایی است که تو صدای نسل ها را در آن می شنوی وقتی که در سکوت یک بعدازظهر تابستان به آنجا قدم می گذاری... در آن سکوت به خوبی می توانی نماز عصر رمضان شیرازیان دویست و چهل سال پیش را احساس کنی. صدای گفتگوهای آنان که سال ها با مهربانی در کنار یکدیگر می زیسته اند.(۱) سکوت ژرفی که وقتی به آن گوش فرا می دهی تپش های قلبت را زیاد می کند. اگر به این شبستان رفتید و به ندای سکوت آن گوش فرا دادید آنگاه که خارج می شوید در سمت دیگر حیات در ایوان شمالی (که به طاق مروارید معروف است) ندای دیگری را می شنوید. جمله ای از کریم خان زند که بر روی یک کاشی کوچک نوشته شده و در دل کاشی کاری های ایوان جا داده شده است. در قسمت پائین محراب ایوان شمالی مسجد با خط ثلث چنین نوشته :

إنَّ آثارُنا تَدُلُّ عَلَینا، فَنظُرُوا بَعدَنا اِلَی الآثار

(آثارِ ما بر ما دلالت می کند - پس بعد از ما به آثار بنگرید)

جمله تکان دهنده ای است. تکان دهنده تر وقتی است که می پرسی آیا این است رسم نگهداری از «آثار»؟... راستی من در کمال تعجب در روزنامه ها از زبان دادستان شیراز می خواندم: «نگهبان رسمی از این بنا مراقبت نمی کرد و فردی بدون شرایط نگهبانی در برخی مواقع در این مسجد حضور داشت...»

مروارید در دل بافت کهن

حال که بحث مسجد وکیل و حال و هوایش پیش آمد خوب است چند کلامی هم راجع به اثر برجسته معماری که با الگو برداری از معماری مسجد وکیل ساخته شده بنویسم. مسجد نصیرالملک که در دل بافت تاریخی شیراز واقع شده همچون باغ کوچکی است سرشار از جلوه گری رنگ های بهشتی. حدود ۱۳۰ سال پیش نصیرالملک تصمیم می گیرد که این مسجد در محله گودعربان شیراز بنا شود و ذهن خلاق اساتید معماری آن زمان، آنان را به سمت طراحی اثری هدایت می کند که الهام گرفته از بنای پرشکوه مسجد وکیل است اما ویژگی های منحصر بفرد مختص خود را داراست. این کار اساتید معمار نشانی است از احترام و ارادت آنها به مسجد وکیل و در عین حال توان خارق العاده در خلق آنچه مختص به خود آنهاست. کاشیکاری ها و مقرنس بندی های این اثر بیانگر اوج تسلط و توان معماران دوره قاجار به خلق فضاهای فاخر بوده است.

معمار زبردست در دو سوی صحن بزرگ این مسجد، دو شبستان را طراحی و اجرا نموده است؛ شبستان غربی مخصوص تابستان ها و شبستان شرقی مخصوص زمستان ها. نهایت هنرمندی را معمار در کار شبستان غربی بکار گرفته و کاری خلق کرده است کارستان. شبستان غربی پوششی آجری دارد، دارای هفت درب چوبی بزرگ مزین به شیشه های رنگی و دوازده ستون سنگی یکپارچه در دو ردیف ۶ تایی. این ستون ها همانند ستون های مسجد وکیل و مسجد مشیر به شکل سنگ گندمک یکپارچه است، سقف شبستان نیز با نقش هایی چون گل و بته، خطوط اسلیمی و آیاتی از قرآن کریم به خط ثلث عالی مزین شده است. عرق چین های بین تویزه ها دارای خیز کمی هستند. کف این شبستان با کاشی های فیروزه ای مفروش است و دارای دری با شیشه های رنگی است که به صحن گشوده می شود. شبستان شرقی که شبستان زمستانه است، نیز دارای سقفی کاشی کاری شده است و دارای هفت ستون که ستون های آن ساده (بدون شیار) است و در وسط قرار گرفته، سقف آن نیز با کاشی کاری معقلی تزیین شده است...

بعد التحریر ...

۱. در این شبستان که سرشار از نشانه های تسلط طراحان و سازندگانش به علم هندسه است، و در کنار محراب معظّمش، یک منبر با چهارده پله از «سنگ مرمر یکپارچه» با گلهای حجاری شده، قرار دارد که براستی شاهکاری است از هنر و نشانی است از اوج سلیقه و همچنین نهایت مرغوبیت و کیفیت مصالح بکار رفته. در اولین نگاه از خود می پرسی که چنین سنگ یکپارچه ای را کجا تهیه کرده اند؟! چطور اینچنین پرداختش داده اند؟ کدام استادکار زبر دستی توانسته این حجم هندسی پیچیده و دقیق را از دل سنگِ خام بیرون بکشد؟ چگونه است که سنگ به رغم سال ها در اثر لنگر ناشی از وزنِ خود، ترکی در وسط دهانه ندارد؟... اما امروز اگر به دیدن این منبر بروید بر خلاف تصورتان هیچ مانعی در پیرامونش نیست و می بینید برخی با کفش از پله های مرمری آن تا محراب خطابه بالا می روند. اگر کفش ها را از پای خارج کرده و پله ها را تا بالای منبر بالا روید در آنجا می بینید با کلید یا ماژیک بر روی کاشی ها بسیار نوشته اند که: یادگاری از فلانی در تاریخ...

۲. بروز «اشتباه» و مشکل در هر کاری، زیاد غیر قابل تصور نیست. اما آنچه مهم است سطح اشتباهی است که مرتکب می شویم و همچنین نحوه برخورد ما با آن اشتباه. اینکه بنای ارزشمندی مانند «مسجد وکیل »تا کنون نگهبان رسمی نداشته اشتباهی غیر قابل بخشش است. و اما اینکه بعد از بروز مشکل بجای عبرت آموزی شاهد بروز جدال ها هستیم، بدتر از اشتباه مذکور است. از قضای روزگار و حسب اتفاق، چند روز قبل تمام تلویزیون های دنیا گزارش دادند که طی یک سرقت بزرگ از «موزه هنر مدرن پاریس» پنج تابلو نقاشی بسیار ارزشمند به قیمت حدود ۱۳۰ میلیون دلار از نقاشان بزرگی همچون پیکاسو و ماتیس دزدیده شد. علت سرقت، آگاهی دزدان از تعمیرات سیستم صوتی آژیر خطر موزه بوده است...به عبارتی دزدان از همین چند روز استفاده کرده و به رغم کار کردن سیستم دوربین های مدار بسته، تابلو ها را به سرقت بردند.

بی شک مسئولان موزه اشتباه کرده بودند اما شدت رخداد بد، متناسب با اشتباه آنها نبود. با این وجود مسئولیت خطا را به دوش دیگران نینداختند و تمام شبکه های تلویزیونی نشان دادند که مسئول مربوطه با حالتی که نزدیک به «گریه» بود در تلویزیون راجع به اشتباهشان توضیح داد و با بغضی در صدا و گلو از دزدان خواهش کرد که لااقل مراقب خراب نشدن تابلوهای ارزشمند باشند.

اینکه بنای ارزشمندی مانند« مسجد وکیل »تا کنون نگهبان رسمی نداشته، اشتباهی غیر قابل بخشش است و اما اینکه بعد از بروز مشکل بجای عبرت آموزی شاهد بروز جدال‌ها هستیم، بدتر از اشتباه مذکور است.

یادداشت سوم

راه حل سوم در مستطیل سبز

■ محمد حسنلو

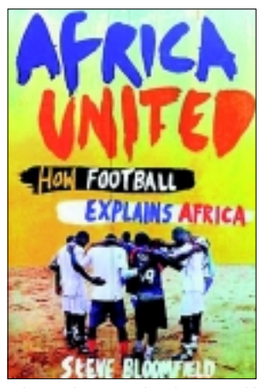

بیش از ۱۰ روز است که جام جهانی در آفریقای جنوبی شروع شده و مردم کشورهای مختلف تقریباً کارهای روزانه خود را به حالت تعلیق درآورده اند تا ثانیه ها و صحنه های زمین سبز را از دست نداده باشند و در این میان خبرنگاران و نویسندگان هر کدام به نحوی به گزارش این رویداد ورزشی، سیاسی، اجتماعی و به طور حتم اقتصادی می پردازند. خاصه وقتی که ما هم یک داور هموطن در این مسابقات داریم و حضور او را هم پیگیری می کنیم.

با این حال اولین سال است که بزرگترین رویداد فوتبال در قاره سیاه اتفاق می افتد ولی باید حضور جدی ورزشکاران سیاه این رشته را بعد از شادی گل روژه میلا در سال ۱۹۹۰ به تیم رومانی دانست؛ از آن پس بود که پای فوتبالیست های سیاه پوست به باشگاههای مطرح قاره اروپا بیشتر باز شد که تبعات آن در کشورهای وطنی نیز به خوبی قابل مشاهده بود.

«استیو بلومفلد» خبرنگار سابق روزنامه ایندیپندنت در کشورهای آفریقایی در کتابی جدید که می توان موضوع اصلی آن را فوتبال و موضوع فرعی آن را جام جهانی قلمداد کرد، اعتقاد دارد فوتبال در زمان معاصر نقش صلح و میانجی گری در کشورهای مختلف ایفا کرده است به طوری که این ورزش باعث شده بسیاری از کشورهای آفریقایی هم بتوانند خود را در سطح جهان مطرح کنند و هم بتوانند به اوضاع آشفته داخلی خود سامانی ببخشند.

وی در این کتاب با عنوان «آفریقای متحده: چگونه فوتبال آفریقا را مطرح می کند»با اشاره به جنگ های داخلی بیشتر کشورهای آفریقایی مثل کنگو، سومالی، راوندی و ... می نویسد: «امروزه فوتبال بین محله ها و شهرهای مختلف کشورهای آفریقایی و ارتباط آنها با کشورهای دیگر باعث نوعی صلح و دوستی و اتحاد بین آنها می شود.»

وی در کتابش با طرح این سوال که فوتبال و به طور کلی ورزش و جام جهانی تا چه اندازه می تواند مهم باشد، از آماری در سالهای اخیر خبر می دهد که مثلاً چگونه دولت کنگو با وجود جنگهای داخلی خود بیش از ۳ میلیون یورو به وزارت ورزش خود اختصاص می دهد در حالی که برای وزارت دادگستری نیمی از این مبلغ را نیز در نظر نمی گیرد.

بلومفلد در این کتاب، می پرسد واقعاً چه اتفاقی افتاده است که فوتبال باعث می شود در کشوری مثل زیمباوه ورزشکارانش عامل صلح با کشور همسایه شوند و آیا این جواب را می توان مطرح کرد که این ورزش امروزه به تسکین دردهای آفریقا تبدیل شده است و جنگ های گذشته در سایه پرداختن به این ورزش از یاد رفته است؟ چرا در تیمی مثل ساحل عاج فوتبالیست هایی پیدا می شوند که از دو قبیله و گروه متخاصم در کشورشان هستند ولی در عین حال از سوی گروههای مخالف در زمین سبز تشویق می شوند.

این روزنامه نگار با بررسی ضمنی و تلویحی حوادث و اتفاقات چند سال اخیر در کشورهای آفریقایی و حتی طرفداری قبیله های سنتی این کشور از تیمی مثل آرسنال و نامگذاری تیم ها و نام خود با نام بازیکنان آن این مطلب را به خواننده خود می رساند که فوتبال امروزه در قاره سیاه به راه حل سومی در مناقشات سیاسی تبدیل شده است. وی در این کتاب بر خلاف کتابهای دیگر که تنها به یک ماه برگزاری جام جهانی و دیگر جام های ورزشی محدود می شوند، فراتر از فینال این جام رفته است و معتقد است موضوع جام جهانی را باید فراتر از یک زمین سبز دانست که از استانفورد بریج تا ورزشگاههای محلی در سیرالئون مسیری تشکیل داده است و در این میان پیام آوران آن، ورزشکاران قاره سیاه هستند که باعث اتحاد مردم و فرهنگ های مختلف این قاره می شوند...

بوی بارون

شمشیر لب غلاف را بوسید، مردان از کارزار برگشتند
بیرق آرام از نفس افتاد، گردان طلایه دار برگشتند
از بیشه صدای پای ببر آمد، فی الفور قراولان کمر بستند
ششلولی عطسه کرد: صبر آمد، از جاده الفرار برگشتند!
از هفت سوار آزمون دیده اسبی بر جای ماند و دستاری
از هنگ پیاده هم خبر دارم، دستار به سر، سوار برگشتند
یک دسته به شیوه ساده تر بودند، از قلب سپاه راه کج کردند
یک دسته که عاقبت نگر بودند، پاورچین از کنار برگشتند
اسبان اصیل را که زین کردند، رفتن را بی نشان کمین کردند
تا گردش روزگار را دیدند، با گردش روزگار برگشتند

❋

توفان بالا گرفت آهسته، کشتی بی ناخدا به راه افتاد
از جوشِ وحوش عرشه سنگین شد، مردان خدا به غار برگشتند
ما ساده پیاده های فرزینیم، حکم است که بر کنار بنشینیم
خردیم، ولی درست می بینیم: گردان از کارزار برگشتند
تلخ اند این روزها حکایت ها، راوی! پایان قصه را بنویس
بنویس پیاده ها رکب خوردند، رندان سوار کار برگشتند

■ امید مهدی نژاد

طعم آفتاب

سوگند به آنکه مرا به حق فرستاد، هر مرد و زن مسلمانی
که یك روز از رجب را روزه بدارد و یك شب آن را به عبادت برخیزد
و جز رضای خدا نظری نداشته باشد، عبادت هزار ساله ای
در نامه اعمالش ثبت گردد که روزهایش را روزه و شب هایش را
به عبادت گذرانده باشد ...

پیامبر اعظم صلوات الله و سلامه علیه و آله

اتاق انتظار

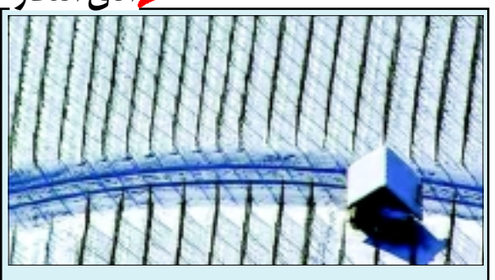

صدای پای سواری غریب می آید...

سید محمد عماد اعرابی- انتظار را می شود از فریاد مردم قانا فهمید وقتی در مرکز نیروهای سازمان ملل بمباران می شدند، انتظار را می شود در یادبود شهدای کفر قاسم دید؛ در خط به خط تاریخ غزه خواند. انتظار چیزی نیست جز نگاه مستأصل یک کودک به اجساد خانواده اش، خانواده ای که هنوز نمی داند به کدام گناه کشته شدند. انتظار یعنی اجساد تکه تکه شده در دیر یاسین؛ یعنی کودکان به خاک و خون کشیده شده در صبرا و شتیلا. انتظار یعنی یک جهان پر از ادعای عدالت...

حالا تا ابومازن پیراهن عربی اش را در آورد، کت و شلوار بپوشد، گره کرواتش را محکم کند و بر سر میز مذاکره، خون های به ناحق ریخته شده را بذل و بخشش نماید، باید فاتحه بیت حانون و خان یونس را هم خواند. تا جرج میشل سان ببیند از شیوخ منطقه و آنها به رسم مهمان نوازی پیش پایش غیرت عربی را سر ببرند، حصر غزه همچنان ادامه دارد. تا مبارک میلیاردها دلار سالانه در ازای خدماتش از کنگره آمریکا می گیرد، گذرگاه رفح بسته خواهد ماند.

غزه، بزرگترین زندان روی زمین است. معنای انتظار را می شود از مردمانش پرسید وقتی بیش از هزار روز با هیچ، زندگی کردند. مادری که برای بچه های گرسنه اش غذا ندارد، اسماعیل هنیه را نفرین نمی کند، بلکه اوباما و باراک و عباس و مبارک را نفرین می کند و این یعنی پذیرش حق. یعنی تسلیم نشدن در برابر زور علی رغم فشار. دیگر همه می دانند از این مدعیان صلح و آزادی، آبی گرم نمی شود. همه منتظر جهانی تازه هستند تا در آن بدون هیچ دیوار حایلی زندگی کنند. همه منتظرند تا بعد از این همه رنج و ناامیدی، نفسی عمیق بکشند و در هوای معنویت زندگی کنند. همه منتظرند... دیگر تا ظهور چند قدم بیشتر نمانده...

فریم آخر...

این روزها کره زمین
بر مدار مستطیل سبز می چرخد!